

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

فرستنده: صبا راهی

۰۵ اکتوبر ۲۰۱۵

زندان در ایران

زندان در ایران / محمود خلیلی / گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران / یادمان ها

بخش یاد یاران: به یاد رفیق جانفشان فدائی امیر هوشنگ صفانیان

متن سخنرانی محمود خلیلی در ششمین گردهمایی سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران – برلین

سپتامبر ۲۰۱۵

به یاد جانفشانان مبارزه طبقاتی در ایران و درود بیکران به خانواده این عزیزان و با درود به شما حضارگرامی. نمی شود به جامعه سرکوب شده ایران توسط نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی اشاره کرد و به سرکوب و مقاومت و مبارزه زنان، مردان، کارگران و زحمتکشان و سایر اقشار جامعه اشاره نکرد، خوزستان، لرستان، گنبد، انزلی و کردستان و سایر شهرهای ایران را ندید.

تابستان و کردستان، تابستان و فتوای قتل عام زندانیان سیاسی، تابستان و فتوای قتل عام مردم کردستان، تابستان و بمباران و جوخه های اعدام، اعدام در فرودگاه، اعدام در ورزشگاه، اعدام در خیابان، اعدام پرستاران، کودکان، مجروحان، اعدام پزشکان، اعدام دکتر قاسم رشوند سرداری که با مرهمی برای زخم مردم کردستان رفت ولی بر سینه اش نشست زخم کاری دشمن.

* از تابستان گفتم ولی بهار را فراموش نکردم، بهار را فراموش نمی کنیم بهار برای من همیشه یاد و نام رفیق جانفشان فدائی منوچهرکلانتری نظری را به همراه دارد که امروز دلقکان سرمایه داری (فرخ نگهدار ...) در عدم حضورش خوش رقصی می کنند.

و باز به تابستان بر می گردیم:

رفیق جانفشان فدائی امیر هوشنگ صفانیان اول اسفند ۱۳۳۹ در خانواده ای متوسط در تهران متولد شد. بر اساس داشته هایی که شخصاً از خود او دارم مثل اغلب جوانان هم نسلش در کوران قیام ۱۳۵۷ وارد مبارزات سیاسی شد و رفته رفته شخصیت سیاسی اش شکل گرفت. او فعالانه در قیام مشارکت داشت. گرایش او به سازمان چریک های فدائی خلق ایران مسیر جدیدی برای او به وجود آورد. در سال ۵۸ دیپلم گرفت. در آن زمان مدت سربازی کاهش پیدا کرده بود و اندکی بعد به سربازی رفت. او دوران سربازی خود را در پادگان نیروی هوایی دزفول طی کرد. در زمان سپری نمودن سربازی به عنوان یک عنصر سیاسی و انقلابی فعالیت خود را با پخش اعلامیه و تراکت های سچفا ادامه داد.

اواخر دوران سربازی او مصادف بود با انشعاب در سچفخا و هم صدا و همگام شدن جریان اکثریت با حاکمیت. رفیق امیر هوشنگ با آگاهی کامل از همان ابتدای انشعاب فعالیت خود را با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) پیگیری نمود و در جهت گسترش اهداف انقلابی سازمان فعالیت خود را تداوم بخشید. با پایان گرفتن دوران سربازی رفیق امیر فعالیت تشکیلاتی خود را متمرکز و گسترده ادامه داد. رفیق امیر هوشنگ در بخش کارگری تشکیلات در بخشی که مسؤولیت آن بر عهده رفیق جانفشان فدائی نفیسه ناصری (نسترن) فعالانه حضور مؤثری داشت. رفیق امیر هوشنگ صفائیان در اولین روز (یک فروردین) سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد متأسفانه چند ماه پس از ازدواج با ضربه به بخش کارگری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) دستگیر شد. رفیق با استقامت و ایستادگی شکنجه های دوران بازجویی را تحمل کرد و در یک بیدادگاه چند دقیقه ای به پنج سال زندان محکوم گردید. دهم فروردین ۱۳۶۳ نسیم یادگار رفیق پا به عرصه وجود گذاشت و بدین ترتیب: نسیم فروردین و زان به بستان شد.

«در زندگی هر انسانی شرایطی پدید می آید که قلم را یاری تحریر آن نیست. احساس را نمی توان بر زبان آورد بلکه باید لمس کرد، ولی چه بگویم که متأسفانه حتی این را از انسان دریغ می دارند. انسان زیستن واقعاً مشکل است با شرف زیستن و حیثیت انسانی را حفظ کردن واقعاً مشکل است. و این برای من یک اصل مقدس است این اصل را من از زندگی آموخته ام نه از تخیلات فیلسوفانه این یا آن فیلسوف» (از نامه های رفیق جانفشان فدائی امیر هوشنگ صفائیان به همسرش)

تابستان تلخ سال ۱۳۶۷ به سختی و سیاهی سپری شد در حالی که ما تنها نشانی که از امیر عزیزمان دریافت کردیم یک ساک بود. باحضور بی نتیجه چندین باره جلو زندان اوین کوچک ترین نشانی از محل دفن عزیزانمان به دست نیاوردیم. تا این که در زمستان سال ۶۷ با خبر شدیم که عده ای از اعدامی ها را در خاوران دفن کرده اند. خاوران تنها جایی بود که مادران و خانواده ها از نشانه ها و آثار به جای مانده متوجه شدند تعداد زیادی اخیراً در آنجا دفن شده اند، ما هم برای پیدا کردن ردی از امیر عزیز به آنجا می رفتیم، خانواده های فراوانی مثل ما به خاوران مراجعه می کردند. بعد از مدتی خانواده ها تصمیم گرفتند روزی را به مناسبت چهلم اعدام شدگان تابستان ۶۷ در نظر گرفته و به آنجا بروند. بافرارسیدن آرزو با خانواده و به همراه افرادی از فامیل به آنجا رفتیم، اما با در بسته مواجه شدیم، جمعیت زیادی از خانواده ها بیرون نرده ها ایستاده بودند. نیروهای پولیس و لباس شخصی با تعداد زیادی ماشین پولیس در آنجا ایستاده بودند آنها به خانواده ها می گفتند اینجا (خاوران) را ترک کنید. همه دسته های گل و وسایلی که برای مراسم در نظر گرفته بودند، همراه داشتند. با تمام اخطارها همه ایستاده بودند و به حرفشان گوش نمی دادند در نهایت گلها را بدون خاوران پرتاب کردند گلها به شکل دسته گل بود و با پرتاب خیلی دور نمی رفت. دو سه جوان از نرده ها بالا رفتند و گلها را پخش کردند و در همان هنگام مردم عکسهای عزیزان شان را بالا گرفته شروع به خواندن سرود کردند که با فشار و تهدید پولیس مجبور شدند به طرف وسط جاده خاوران بروند در نتیجه تعداد زیادی از اتوموبیلها مجبور به توقف شدند و جاده بسته شد. در همین هنگام تعداد بیشتری لباس شخصی و پولیس با ماشین آمدند. با یورش همه جانبه جمعیت را محاصره کرده همه را به صورت یک کاروان به پاسگاه پولیس بردند. در میان دستگیر شدگان تعداد زیادی افراد سالخورده وجود داشت که نیاز به دستشویی و دارو هایشان داشتند. تا ساعت ۲ بعد از ظهر تقریباً همه کسانی را که دستگیر شدند، به پاسگاه منتقل نمودند. با وجود هوای سرد زمستانی همه را در هوای آزاد محوطه پاسگاه نگه داشتند. کم کم بازجویی ها شروع شد ابتداء از مسن تر ها شروع کردند. با داد و فریاد و فحاشی می گفتند چرا به اینجا آمده اید. سپس از آنها تعهد گرفتند که دیگر به خاوران نیایند. بعد نوبت جوانها شد. از جوانها هم با کتک و فحاشی تعهد می خواستند. این روند تا آخر شب طول کشید و در انتهای شب تقریباً (تا آنجائی که من اطلاع داشتم) همه را آزاد کردند. این اولین و آخرین بار نبود که ما به خاوران رفتیم و آنها به ما حمله کردند. تا خاوران و خاوران ها وجود دارد این روند همچنان

ادامه خواهد داشت. تابستان ها می آیند و می روند تا نشان دهند زندگی در جریان است و وقتی زندگی در جریان است تلاش و مبارزه و مقاومت هم برای درست زندگی کردن در جریان است. ما نه می بخشیم و نه فراموش خواهیم کرد.
«ملوک صفائیان خواهر جانفشان فدائی امیر هوشنگ صفائیان»

شعری سروده شده توسط برادر بزرگ رفیق امیر

من شهیدم
نامم امیر هوشنگ است ،
فرزند خاک پاک ایرانم
همچو قطره باران ز لالم ،
زندگی بخش ،
راهی رودخانه موج و جوشانم
راه من دور است وزیبا،
زندگی بخش اما دشوار و سنگلاخی
ولیکن به دشتی می رسم ، پر شقایق،
زمینی که لاله های سرخ می رویاند.
«محمود صفائیان»

**همسر عزیزم:

با سلام و ارادت حضور همه شما و آرزوی سعادت و صفا برای تو و دختر کوچکم. عزیزم خیلی ممنون از زحمات شما و شرمنده از پاسخگویی از این زحمات. از این که اولین بار صدای دختر کوچکم را شنیدم که می خواست بیاید پهلوی پدرش خیلی خوشحال شدم ولی متأسفانه لذت آغوش کشیدن عزیزم را نیافتم.
همسر خوبم.

با سلام و درود آتشین، عزیزم من امروز گذشت زمان را به خوبی احساس کردم حتی ثانیه ها در زندگی من مفهوم پیدا کردند گاهی اوقات لحظه ها در زندگی انسان زندانی لحظه های تاریخی هستند و من امروز این لحظه را کاملاً احساس کردم. خستگی و رنج این سالها دوری شما را با یک دقیقه ای که دخترم را اولین بار در آغوش گرفتم از تن بیرون کردم و این یکی از با شکوه ترین لحظات در زندگی من بود. قلم قدرت توصیف این احساس را که در آن لحظه با شکوه داشتم ندارد و این دریغ است. فرزند کوچکم مسلماً از جدائی نفرت خواهد داشت و این احساس طبیعی ماست. در دنیای کوچک این نوآمدگان هیچ دیوار جدائی وجود ندارد و این یکی از آرزوهای بزرگ انسانی است.

متأسفانه به علت ذیق وقت نتوانستم تمام نامه های این رفیق عزیز را قرائت کنم.

با سپاس از همگی شما عزیزان
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم
سرنگون باد کلیت نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی
محمود خلیلی
۱۳ سپتامبر ۲۰۱۵ برلین

*در رابطه با رفیق جانفشان فدائی دکتر قاسم رشوند سرداری و رفیق جانفشان فدائی منوچهر کلانتری نظری هر کدام جداگانه مطلبی به عنوان گرامیداشت در دست تهیه دارم که تلاش خواهم کرد به زودی آنها را منتشر کنم.
** چون زمان کافی برای قرائت نامه های موجود رفیق امیر هوشنگ صفائیان در گردهمایی سراسری در باره زندانیان سیاسی در ایران نبود. در زیر متن نامه های این رفیق عزیز را برای خوانندگان گرامی می آورم.

مادر خوبم.

سلام، امیدوارم شاد و تندرست باشی، مدتهاست که می خواستم نامه ای برایت بنویسم و بدین وسیله از محبتها و زحمات بی پایان شما تشکر کنم هر چند می دانم که در مقابل عظمت و بزرگی شما این نامه خیلی ناچیز است ولی چه کنم متأسفانه در این موقعیت بیشتر از این کاری نمی توانم بکنم امیدوارم بتوانم روزی پاسخ این همه محبتها و زحمات شما را بدهم. مادر خوبم خاطره زندگی کردن باشما در کنار محبتهای بی دریغ شما هرگز از یادم نمی رود. به هر حال امیدوارم این نامه کم ارزش را از من بپذیرید، هر چند می دانم قلب شما خیلی بزرگ است و این کوتاهی را خواهید بخشید. برای همه مادران خوب آرزوی سلامتی و طول عمر می کنم.

پدر و مادر خوبم.

دستان پر مهر شما را می بوسم. پدر و مادر خوبم، امسال توفیق زیارت شما نصیبم نشد، به همین خاطر در فکر این بودم که چه هدیه ای برای شما بفرستم. گل گفت: مرا بفرست که مظهر زیبایی هستم. خار گفت: مرا بفرست تا در دیده دشمنانش نشینم. در همین فکر بودم که ناگهان قلبم به صدا درآمد گفت: مرا بفرست و من چنین کردم. در پایان بهترین تبریکات خود را به مناسبت فرارسیدن سال نوبه حضور سروران عرض می کنم و بهروزی وسعادت شما را در سال جدید آرزو دارم

یکشنبه ۱۲ مهر [میزان] ۱۳۹۴ ه.ش.

برگرفته شده از سایت گفت و گوهای زندان